



زگفتار دهقان...

شاهنامه فردوسی
به نظم و نثر

تألیف: اقبال یغمایی

فهرست مطالب

<p>۱۰۳ مرگ منوچهر</p> <p>۱۰۵ - پادشاهی نوزد</p> <p>۱۱۵ - پادشاهی زو</p> <p>۱۱۷ - پادشاهی گرشاسپ</p> <p>۱۲۳ - پادشاهی کیقباد</p> <p>۱۲۹ - پادشاهی کیکاووس</p> <p>۱۳۴ هفت خوان رستم</p> <p>۱۳۵ خوان دوم</p> <p>۱۳۶ خوان سوم</p> <p>۱۳۸ خوان چهارم</p> <p>۱۳۸ خوان پنجم</p> <p>۱۴۱ خوان ششم</p> <p>۱۴۲ خوان هفتم</p> <p>۱۶۲ داستان سهراب</p> <p>۱۹۰ داستان سیاوش</p> <p>۲۴۷ - پادشاهی کیخسرو</p> <p>۳۰۵ افسانه اکوان دیو</p> <p>۳۶۹ - پادشاهی لهراسب</p> <p>۳۸۱ - پادشاهی گشتاسب</p>	<p>۷ یادداشت از خانم توران میرهادی</p> <p>۸ یادداشت ناشر بر چاپ چهارم</p> <p>۹ مقدمه</p> <p>۱۵ نامه</p> <p>۲۸ درنمایش یزدان یکتا</p> <p>۲۸ درستایش پیغمبر (ص)</p> <p>۲۹ درستایش خرد</p> <p>۲۹ گفتار در چگونگی فراهم آوردن شاهنامه</p> <p>۳۰ - پادشاهی کیومرث</p> <p>۳۱ - کشته شدن سیامک</p> <p>۳۲ - پادشاهی هوشنگ</p> <p>۳۴ - پادشاهی تهمورث دیوبند</p> <p>۳۶ - پادشاهی جمشید</p> <p>۴۸ - ظهور کاوه آهنگر</p> <p>۵۶ - پادشاهی فریدون</p> <p>۷۳ - پادشاهی منوچهر</p> <p>۷۳ به دنیا آمدن زال</p> <p>۹۵ عروسی زال و رودابه</p> <p>۱۰۰ کشته شدن پیل سپید به دست رستم</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

- ۴۷۵ - پادشاهی یزدگرد بزه کار
 ۴۸۰ - پادشاهی بهرام گور
 ۴۹۳ - پادشاهی یزدگرد
 ۴۹۳ - پادشاهی هرمز
 ۴۹۴ - پادشاهی پیروز
 ۴۹۶ - پادشاهی بلاش
 ۴۹۹ - پادشاهی قباد
 ۵۰۲ - پادشاهی کسری نوشین روان
 ۵۳۰ - پادشاهی هرمزد
 ۵۳۹ - پادشاهی خسرو پرویز
 ۵۵۶ - پادشاهی شیرویه (قباد)
 ۵۶۰ - پادشاهی اردشیر شیروی
 ۵۶۱ - پادشاهی فرابین گراز
 ۵۶۲ - پادشاهی پوران دخت
 ۵۶۳ - پادشاهی آرم دخت
 ۵۶۳ - پادشاهی فرخ زاد
 ۵۶۴ - پادشاهی یزدگرد
 ۵۷۵ **واژه نامه**
 ۵۸۳ **شرح اعلام**
- ۴۰۲ **داستان رستم و اسفندیار**
 ۴۱۸ **پایان کار رستم**
 ۴۲۳ - پادشاهی بهمن
 ۴۲۶ - پادشاهی همای
 ۴۳۱ - پادشاهی داراب
 ۴۳۳ - پادشاهی دارا
 ۴۴۴ - پادشاهی اشکانیان
 ۴۴۵ - پادشاهی ساسانیان
 ۴۵۳ - پادشاهی اردشیر
 ۴۵۹ - پادشاهی شاپور
 ۴۶۰ - پادشاهی اورمزد
 ۴۶۱ - پادشاهی بهرام
 ۴۶۲ - پادشاهی بهرام بهرام
 ۴۶۳ - پادشاهی بهرام بهرامیان
 ۴۶۳ - پادشاهی نرسی
 ۴۶۴ - پادشاهی اورمزد دوم
 ۴۶۵ - پادشاهی شاپور ذوالاكتاف
 ۴۷۴ - پادشاهی اردشیر
 ۴۷۴ - پادشاهی شاپور سوم
 ۴۷۴ - پادشاهی بهرام شاپور

مقدمه

شاهنامه به زبان‌های فرانسوی، آلمانی، ژاپنی، اسپانیولی، دانمارکی، عربی، عبری، ارمنی، انگلیسی، ازبکی، اوکراینی، پشتو، روسی، سربی، گجراتی، ایتالیایی، چکی، بنگالی، سوئدی، کردی، لهستانی، هندی، مجاری و چند زبان دیگر برگردانده شده، و این یکی از نشانه‌های توجه و دلبستگی جهانیان به این اثر عظیم و بی‌نظیر است. وقتی شاهنامه در سراسر گیتی چنین مورد پسند خاطر خداوندان دانش‌میل‌های مختلف باشد، بی‌گمان ما باید به آفریننده این اثر تابناک و گران‌قدر ببالیم.

فردوسی نخستین سراینده‌ایست که برای زنده کردن و جاودانه ساختن مفاخر ایران، و ایجاد غرور ملی در دل‌های پاک فرزندان این مرز و بوم به شوق و ارادت کوشیده، و رنج برده است. شاهنامه، این اثر ماندگار و ارجمند، پیوسته مورد دلبستگی آزاد مردمان ایران بوده، و همیشه بدان می‌بالیده‌اند. ابوالعلاء عبدالمؤمن جاروتی معروف به صفی‌کحال در مقدمه فرهنگ مجموعه الفرس در انگیزه تألیف خویش آورده است: پسر م حسن، ابقاء الله تعالی را رغبت افتاد به خواندن اشعار پارسی متقدمان، خصوص شاهنامه، و در آن الفاظ مختلف بود از پهلوی و دری و پارسی و ماوراءالنهری و غیره، و معانی آن الفاظ معلوم نداشت؛ از این ضعیف لغتنامه‌ای خواست که الفاظ نامعلوم آن معلوم کند...».

حسام‌الدوله اردشیر بن حسن بن رستم بن شهریار بن قارن بن سرخاب پادشاه طبرستان که نسب خود را به اردشیر بابکان می‌رساند، دو کس را که آواز بلند و خوش داشتند، و شاهنامه را درست و روان می‌خواندند به هنگام خوابیدن، پُشت پنجره اتاق خویش می‌نشانند تا چه خواب بود و چه بیدار، تا بامدادان به نوبت با صدای رسا شاهنامه بخوانند.

نه تنها نژاده مردمان ایران به خواندن شاهنامه و شنیدن آن شوق فراوان داشتند، و بسیاری از کسان، حتی آنان که خواندن نمی‌توانستند، بسی از اشعار آن را از بر می‌کردند بل که تا چند قرن پس از تاختن اعراب به ایران، و سقوط شاهنشاهی ساسانیان، برگردان آن در بسیاری از محافل عمومی سرزمین تازیان نقل می‌شد، و شنوندگان به شنیدن آن شوق بسیار داشتند، و همین توجه

شکست‌ناپذیر پایداری کنند.

شاهنامه اصالتی ژرفناک و دراز دامن دارد؛ چه فردوسی با همه توانایی و سحر بیانش کوشیده است که با فرهنگ تابناک، و مرز و بوم، و منش پاک هم میهنانش پیوسته بماند، و عاشقانه با آنان سخن بسراید. به گفته بسیاری از شاعران و نویسندگان، اگر سراینندگان دیگر سخن را از آسمان به زمین آوردند، فردوسی، آفریننده شاهنامه سخن را از زمین به آسمان برد.

این نکته نیز گفتنی است که فردوسی بزرگ‌مرد جهان ادب و اخلاق در زمانی شاهنامه را سرود و ضمن آن سنن ملی و رسوم زیبایی کهن ایران را بزرگ شمرد، و پهلوانان ایران را به نیکوترین و فخیم‌ترین بیان ستود که گروهی از سراینندگان فرومایه تاریک‌دل، تشنه چشم چون فرخی و عنصری و همطرازان آنان که نفرین بر ایشان باد برای خوشامد محمود ترک‌زاده بی‌گهر، و گرفتن صله، شاهان و پهلوانان بلندنام ایران را خوار می‌شمردند، چنان که فرخی ضمن قصیده‌ای در مدح محمود گفته است:

کمر حاجب تو را چو جم و چون کسری کمتر چاکر تو را چو گیو و چو بیژن

همه محققان دانشمند و حقیقت‌نگر بر این باورند که یکی از هنرهای ظریف و والا و دلپذیر فردوسی صحنه آرایی‌های رزمی اوست. این بلنداندیشه نازک خیال به گاه صحنه پردازیهایی دارد، و شور و حالی رؤیانگیز در وجود می‌آورد.

این نیز گفتنی است که اگر در حماسه‌های حماسه‌سرایان بزرگ دیگر، پهلوانان داستانی آنان تنها بر تریشان زورمندی و جنگاوری است، پهلوانان شاهنامه فردوسی افزون بر این که سخت دلیرند و از هیچ دشمن، هر چند با صلابت و تیز چنگ و خشم آگین باشد نمی‌هراسند؛ همه خردمند، بیدار دل، باریک‌اندیشه، مردم‌گرا و مهربانند.

در نظر این حکیم ژرف‌نگر، خرد چندان ارجمند است که شاهنامه اثر عظیم و بی‌مانندش را با ستایش خرد آغاز فرموده و آن را ارزنده‌ترین و والاترین موهبت الهی دانسته و گفته است:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

و بر خداوندان بصیرت پوشیده نیست که در هیچ دفتر و اثر چندان که فردوسی خرد را ستوده، از خرد سخن نرفته است.

فردوسی بی آن که کسی او را به سرودن شاهنامه برانگیزد، یا این که از این کار در آینه خیال و پندار برای خود سود مادی تصور کند تنها به خاطر آرمان‌های والا و بلندش سی و پنج سال از بهترین سال‌های زندگی‌اش را در این کار بزرگ صرف کرد. او از یک رو با سرودن شاهنامه دوران

عامه مهتران قوم مهاجم را از آغاز چیره شدن بر ایران برانگیخت که همه کتابخانه‌های ایران را که گرانبار از کتاب‌های خوب و ارزنده، و بیانگر تمدن و فرهنگ اصیل و مایه‌ور ما بود از سر دشمنی و تعصب به آتش بیداد سوزاندند، و خاکستر آن‌ها را به باد و آب روان سپردند تا نشان از آن برجا نماند، و فرزندان آینده ایران جاوید از تاریخ و فرهنگ درخشان خویش ناآگاه مانند. این تازه به دوران رسیده‌های گمنام و بیزار از مردمی که به قول نویسنده و فیلسوف متفکر فرانسوی «ارنست رنان» اگر تمدنی را که از ملت‌های دیگر خاصه از ایرانیان اقتباس کرده بودند، از ایشان می‌گرفتند چیزی در خور ارزش بر ایشان نمی‌ماند، از آغاز چیرگی بر سرزمین هنرپرور ایران به تمام نیرو و کوشیدند که آزاده مردمان ایران از تاریخ کهن و پرافتخار خود سخن بر زبان نیاورند، از تمدن تابناک خویش یاد نکنند، بدین امید ناپاک که جوانه‌های میهن‌پرستی و فرهنگ بارور و کهن و سرفرازی به ملیت در دل‌ها و اندیشه‌های مردم بخشکد، درختانی سبتر و گشن بیخ و سایه افکن بارور نگردد، و شرار خشمشان هستی دشمنان آزادی و فرهنگ ایران را نسوزاند و خاکستر نکند.

فردوسی جاودانه، در زمانی به سرودن شاهنامه آغاز نهاد که بر اثر پیشامدهای ناگوار و تبهکاری‌های قوم مهاجم و دشمنی‌های آنان با میراث‌های بیخاور و معنوی ایرانیان، از تاریخ پرافتخار و فرهنگ مایه‌ور و درخشان ایران جز سایه‌هایی مبهم و نیمه تاریک به جا نمانده بود. دشمنان دیو خوی دور از مردمی در سراسر این مرز و بوم چنان با ملیت و فرهنگ ایران به مبارزه برخاسته بودند که اگر در خانه‌ای کتابی بیانگر این آرمان‌های پاکیزه و بلند می‌یافتند همه افراد خانه را وحشیانه می‌کشتند.

سُراینده نامور ایران در چنین روزگار تلخ و سیاه که دل مردمان آزاده و بلنداندیشه این مرز و بوم در بند کشیده دردمند پرآذر بود، و سراسر ایران از کشتار و وحشیانه این قوم دیوسار در آتش بیداد می‌سوخت، به سرودن بزرگترین آثار حماسی جهان پرداخت. او تاریخ درخشان ایران کهن را به نظم آورد، و پهلوانان باستانی و داستانی این سرزمین کهن سال و با آفرین را تولدی تازه بخشید. آری، این بزرگ‌مرد تاریخ بشریت، در زمانی که زبان بیگانه بیش از زبان فارسی مورد توجه و اعتنا و تشویق حاکمان و دنباله‌روان آنان بود، به سرودن شاهنامه آغاز نهاد. اگر فردوسی زبان فارسی را از نوزنده نمی‌کرد بی‌گمان زبان دری از رواج و اعتبار می‌افتاد، و سراینندگان پس از او، هرگز نمی‌توانستند داستان‌ها و افسانه‌های تاریخی، اجتماعی، پهلوانی، اخلاقی و عشقی زمان کهن را بسرایند. همه آنها در غبار تاریکی و فراموشی نهان می‌شد، و از یادها می‌رفت. او با آفریدن شاهنامه همه کوشش‌هایی را که دشمنان زورمند و جان‌شکار و ویرانگر ایران برای از میان بردن آثار معنوی و محو افتخارات ایران و ایرانیان به کار گرفته بودند بی‌اثر کرد و با سحر بیان خویش به مردمان آموخت تا در برابر سیلاب‌های خروشان حوادث چون سدی استوار و

محمد علی فروغی [دکاء الملک]

گرامی دوست مهربانم می‌خواهی بدانی احساسات من نسبت به شاهنامه چیست، و درباره فردوسی چه عقیده دارم؟ اگر به جواب مختصر مفید قانعی، این است که به شاهنامه عاشقم، و فردوسی را ارادتمند صادق. اگر به این مختصر قناعت نداری، گواه عاشق صادق در آستین باشد. در تأیید اظهارات خویش به اندازه خود شاهنامه می‌توانم سخن را دراز کنم، و دلیل و برهان بیاورم. اما اندیشه به خود راه مده که چنین قصدی ندارم، و در ایجاز کلام تا آن جا که مخل نشود خواهم کوشید.

شاهنامه فردوسی هم از حیث کمیت هم از جهت کیفیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است، بلکه می‌توان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است، و اگر من همیشه در راه احتیاط قدم نمی‌زدم، و از این که سخنانم گزافه نماید احتراز نداشتیم، می‌گفتم شاهنامه معظم‌ترین یادگار ادبی نوع بشر است. اما می‌ترسم بر من خرده بگیرند که چون قادر بر ادراک دقایق و لطایف آثار ادبی همه قبایل و امم قدیم و جدید نیستی حق چنین ادعایی نداری. بنابراین از این مرحله می‌گذرم؛ و نیز برای این که روح مولانا جلال‌الدین و شیخ سعدی و خواجه حافظ را هم گله‌مند نکرده باشم تصدیق می‌کنم که اگر بخواهیم انصاف بدهیم و تحقیق را تمام نماییم، باید این سه بزرگوار را هم پهلوی فردوسی بگذاریم و ایشان را ارکان اربعه زبان و ادبیات فارسی، و عناصر چهارگانه تربیت و ملیت قوم ایرانی بخوانیم؛ و چون می‌خواهم این رساله پردراز نشود، فعلاً از عشق‌بازی با مثنوی مولوی و کلیات سعدی، و غزلیات خواجه حافظ خودداری می‌کنم، و تنها به ذکر موجبات ارادت خود به فردوسی توسی می‌پردازم که موضوع بحث ما همین است، گذشته از این که فردوسی زماناً از آن سه نفر پیش، و لاقلاً فضیلت تقدّم برایشان را داراست.

نخستین منت بزرگی که فردوسی بر ما دارد احیاء و ابقای تاریخ ملی ماست. هر چند جمع‌آوری این تاریخ را فردوسی نکرده، و عمل او تنها این بوده است که کتابی را که پیش از او

فراهم آمده بود به نظم آورده است، ولیکن همین فقره کافی است که او را زنده کننده آثار گذشته ایرانیان به شمار آورد، چنان که خود او این نکته را متوجه بوده و فرموده است: «عجم زنده کردم بدین پارسی» و پس از شماره اسامی بزرگانی که نام آنها را ثبت جریده روزگار ساخته، می‌گوید:

چو عیسی من این مردگان را تمام سراسر همه زنده کردم به نام

ذوق سلیم و هوش سرشار تو تصدیق خواهد کرد که اگر فردوسی شاهنامه را نظم نکرده بود احتمال قوی می‌رود که این روایات را هم سیل حوادث عظیم پی‌درپی که بر مملکت ستمدیده ما روی آورده است برده، و آن دفتر را شسته بود؛ چنان که بسیاری از کتب فارسی و عربی را از میان برده و یادگارهای بسیار از نیاکان ما را مفقود ساخته است؛ و فرضاً که مفقود هم نمی‌شد به حالت تاریخ بلعی (ترجمه و تلخیص تاریخ محمد بن جریر طبری) و نظایر آن درمی‌آمد که از صد هزار نفر یک نفر را نخوانده، بلکه ندیده است؛ و شکی نیست در این که اگر سخن دلنشین فردوسی و اشعار آبدار او نبود و وسیله ابقای تاریخ ایران همانا منحصر به کتب امثال مسعودی و حمزه بن حسن، و ابوریحان می‌بود که همه به زبان عربی نوشته شده، و اکثریت عظیم ایرانیان از فهم آن عاجزند. و چون آن کتب لطف و زیبایی آثار ادبی را ندارد عربی خوان‌ها هم آن‌ها را کمتر می‌خوانند، و در هر صورت رسوخ و نفوذی که روایات مزبور به واسطه اشعار فردوسی در اذهان ایرانیان نموده، و تأثیراتی که بخشیده، نمی‌نمود و نمی‌بخشید. چه البته می‌دانی که شاهنامه فردوسی از بدو امر در نزد فارسی‌زبانان چنان دلچسب واقع شده که عموماً فریفته آن گردیده‌اند. هرکس خواندن می‌توانست، شاهنامه می‌خواند، و کسی که خواندن نمی‌دانست در مجالس شاهنامه‌خوانی برای شنیدن و تمتع یافتن از آن حاضر می‌شد. کمتر ایرانی بود که آن داستان‌ها را نداند، و اشعار شاهنامه را از بر نخواند، و رجال احیاء فردوسی را نشناسد. اگر این اوقات از این قبیل مجالس نمی‌بینی، و روایت آن اشعار را کمتر می‌شنوی از آنست که شداید و بدبختی‌های عصر اخیر محور زندگی ما را به کلی منحرف ساخته، و به قول معروف چرخ ما را چنبر کرده بود؛ و مساعی که این ایام برای تجلیل فردوسی و تجدید عهد شاهنامه به کار می‌بریم برای آن است که آن روزگار گذشته را برگردانیم و به عقیده من وظیفه هر ایرانی است که اولاً خود با شاهنامه مأنوس شود، ثانیاً ابنای وطن را به مؤانست این کتاب ترغیب نماید، و اسباب آن را فراهم آورد. مختصر، فردوسی قباله و سند نجابت ملت ایران را تنظیم فرموده، و همین کلمه مرا بی‌نیاز می‌کند از این که در توضیح مطلب، و پافشاری در اثبات مقام فردوسی از این جهت به طول کلام بپردازم.

پیش از آن که بر سر نکات دیگر برویم بی‌موقع نمی‌دانم که جواب اعتراضی را که ممکن است به خاطر خطور کند، بدهم. و آن این است: غالب روایاتی که فردوسی در شاهنامه نقل

کرده یا بالتّمام عاری از حقیقت است، یا مشوب به افسانه می‌باشد، و در این صورت چگونه می‌تواند سند تاریخ ما محسوب شود؟

دوست عزیز، غافل نباید شد از این که مقصود از تاریخ چیست، و فواید آن کدام است؟ البته در هر رشته از تحقیقات و معلومات حقیقت باید وجهه و مقصود باشد، و خلاف حقیقت مایه گمراهی است؛ اما در این مورد مخصوص که موضوع بحث ماست مطابق واقع بودن یا نبودن قضایا منظور نظر نیست. همه اقوام و ملل متمدن مبادی تاریخشان مجهول و آمیخته به افسانه است، و هر اندازه سابقه و رودشان به تمدن قدیم‌تر باشد این کیفیت در نزد آنها قوی‌تر است. زیرا که در ازمنه باستانی تحریر و تدوین کتب و رسایل شایع و رایج نبود، و وقایع و سوانحی که بر مردم وارد می‌شد فقط در حافظه اشخاص نقش می‌گرفت، و سینه به سینه از اسلاف به اخلاف می‌رسید، و ضعف حافظه یا قوت تخیل و غیرت و تعصب اشخاص، وقایع و قضایا را ضمن انتقال روایات از متقدمین به متأخرین متبدل می‌ساخت، و کم‌کم به صورت افسانه در می‌آورد. خاصه این که طبایع مردم عموماً بر این است که درباره اشخاص یا اموری که در ذهن ایشان تأثیر عمیق می‌بخشد افسانه‌سرای می‌کنند، و بسا که به حقیقت آن افسانه‌ها معتقد، و نسبت به آن‌ها متعصب می‌شوند. حاصل این که تاریخ باستانی کلیه اقوام و ملل بالضروره افسانه‌مانند است، و این فقره اگر در نظر مورخ محقق مایه تأسف باشد از جهت تأثیرات اجتماعی و نتایجی که بر آن مترتب می‌شود بی‌ضرر، بلکه مفید است. چه هر قومی برای این که میان افراد و دسته‌های مختلف او اتفاق و اتحاد و همدردی و تعاون موجود باشد جهت جامعه و ما به الا شتراک لازم دارد، و بهترین جهت جامعه در میان اقوام و ملل، اشتراک در یادگارهای گذشته است، اگرچه آن یادگارها حقیقت و واقعیت نداشته باشد. چه شرط اصلی آن است که مردم به حقیقت آنها معتقد باشند، و ایرانیان همواره معتقد بوده‌اند که پادشاهان عظیم‌الشان، مانند جمشید و فریدون و کیقباد و کیخسرو داشته، و مردمان نامی مانند کاوه و قازن و گیو و گودرز و رستم و اسفندیار میان ایشان بوده که جان و مال و عرض و ناموس اجدادشان را در مقابل دشمنان مشترک مانند ضحاک و افراسیاب و غیره محافظت نموده، و به عبارت اخری هر جماعتی که کاوه و رستم و گیو و بیژن و ایرج و منوچهر و کیخسرو و کیقباد و امثال آنان را از خود می‌دانستند ایرانی محسوب بودند، و این جهت جامعه رشته اتصال و مایه اتحاد و قومیت و ملیت ایشان بوده است.

پس در این مورد خاص غمگین نباید بود که روایات باستانی ما به افسانه بیشتر نزدیک است تا به تاریخ؛ بلکه باید نظر کرد که اولاً آن روایات به چه کیفیت و تأثیرش در نفوس مردم چه بوده است، ثانیاً راوی آن روایات را چگونه نقل کرده، آیا توانسته است به قسمی حکایت کند که در اذهان و نفوس جایگیر شود، تا خاصیتی را که برای آنها مذکور داشتیم ببخشد؟ و چون به این